

باشم. همینطور که من عفت او را قابل پرستش میدانم، او هم حس وفا و عشق صادقانه مرا میپرسند. آیا من اشتباه کرده‌ام؟ نه، قیمت عفت و پاکی او وفاداری و عشق من است و بس. من سعادت حقیقی زندگانی و حیات را در اختیار همسر و زناشوئی میدانم. من دیوانه میخوام کسیکه اختیار همسر را مایه دلدسر و زناشوئی را سبب شوربختی میداند.

اگر زناشوئی و اختیار همسر در روزهای اولیه وصلت پایه و بنیادش بر روی اساس عشق و محبت قرار گیرد خانواده سعادت مندی را ایجاد و از پس آن جامعه سعادت‌مندی تشکیل خواهد داد، وگرنه این باشد همه‌اش بدبختی، تمامش شکایت، روز بروز کینه‌ورزی، هفته‌به‌هفته عداوت و بالاخره خانواده‌ای تشکیل خواهد شد که هر يك دیگری را دشمن و خلاصه جامعه را رو به فنا و نیستی سوق میدهد. جهان و نظام جهان، جهان و زندگانی جهان، بشر و حیات بشر، انسان و اساس زندگانی انسان بنیادش بر روی عشق و محبت نهاده شده و نه نظام عالم کسب‌خته می‌شد و حیات دنیا لذتی نداشت.

اصفهان — علی هاشمی

## شعر و شاعری

### يك كنجكاوی ادبی

بقلم آقای هوشیار شرازی

از موقع ورود در خاک آلمان، یعنی از همان ایامی که هنوز قادر نبودم در زبان آلمانی لب از لب بگشایم، آتش اشتیاق نسبت بادیبات آلمانی در کانون دل من شعله میزد و زبانه میکشید.

فراموش نمی‌کنم، پس از آنکه پنج ماه بخاک آلمان وارد شده بودم، به‌مراهی معلم لسان آلمانی به کتابخانه رفته و منتخب اشعار «گوته» بزرگترین شاعر آلمانی را ایتباع نموده و روزانه در عوض کتاب خواندنی (لکتور) می‌خواندم و مخصوصاً کوشش می‌کردم، که اگر بتوانم اشعار گوته را هم بفارسی ترجمه کنم و برشته نظم دریاورم.

اگرچه این اشتیاق و طلب از برای من قدری زود بود، و اگرچه، آنطور که احساس می‌کنم، فهمیدن مطالب و حقایق ادبی، مرا از تسلط بر قواعد صرفی و نحوی زبان آلمانی در مرحله اول باز می‌داشت، ولی با این حال، ادامه خواندن و مخصوصاً فهمیدن، خودش اثرات مفید بسیاری بخشید.

حالا مدتی است که مشغول به تحقیقات در ادبیات وسیع آلمانی هستم. از جهتی در این مزرعه پر حاصل خوشه چینی می‌کنم و از طرفی تهره زحمات و خلاصه افکار متفکرین را با نظریات شخصی خودم تطبیق کرده، می‌خواهم نتیجه این موازنه و مقایسه را در این مقاله در قوالب الفاظ بریزم.

وقتی که انسان در گلستان ادبیات آلمانی تفحص و تفرج می‌نماید، قبل از همه موقعیت آن جلب توجه میکند، زیرا که بالنسبه به ادبیات ممالک مجاور در مقام بلندی واقع شده است، مثل اینکه انسان از اینجا يك دشت با وسعت و فسحتی را مشاهده میکند و يك صحرای سبزی که از چمنزارهای قشنگ و مرغزارهای خرم تشکیل شده، در مقابلش می‌بیند. این صحرای با صفای ادبیات بیشتر عبارت از مزارع پر حاصل و مراتع خوشنماست که روح و اخلاق عمومی از آن تغذیه میکند و دیده بینندگان جهان ادب باز تماشای آن متلذذ می‌گردد. و بالاخره این صحرا

از چهار سو بچنگلی منتهی میشود که فقط از محل نظر انداز  
من مثل يك حاشیه سیاهی بنظر میرسد که در اطراف دامن سبز  
دلبری سیمین بردوخته شده باشد.

هر چند که این حاشیه که عبارت از سلسله قواعد عروضی  
و صرف و نحو زبان است، اتساع و انبساط دشت را محدود می  
سازد و در ظاهر نشان میدهد که روح نظم و ثرا ادبیات آلمانی  
در دایره این رشته‌های ساختگی محدود و محصور است، ولی  
چون از افق کلمات بالاتر می‌رویم و از سطح قواعد عروضی خارج  
می‌شویم می‌بینیم که يك فضای لایتناهی دیگری در بالای این  
دشت وسیع ادب موجود است و يك جهان دیگری در آنجا تشکیل  
داده شده که آنجا جولانگاه حقیقی روح و ادب است و در آنجا  
برای تجلی و خودآرایی این روح حدودی نیست.

این جو بی‌کران، فضای استقلال فکر و خلاقیت طبع و  
منبع احساسات لطیف و دقیق نژاد «اند و جرمن» است که  
همیشه با نهایت قوت ظهور میکند و هر روز اثرات جدید بدیعی  
ظاهر می‌سازد و مانند ابرهای ملایم، از پشت آن حاشیه سیاه دسته  
دسته بیرون می‌آید و کم‌کم پهن می‌شود و آسمان آبی رنگ ادبیات  
آلمانی را باشکال مختلف و متحرک زینت میدهد.

در زیر این آسمان روشن با آنهمه زیبایی و قشنگی، و در  
روی این جلگه سبز، باغهای ادب و بوستانهای معرفت در هر  
طرف پراکنده است. و باغبانان زبردست شعر و ادب هر يك به  
پروردن گلها و نهالهای بدایع مشغول می‌باشند: یکی بوستان  
اشعار نصیحت آمیز را مشجر میکند، دیگری گلستان ادب را مجلس  
بزم می‌سازد و برخی صحنه‌های نمایشخانه‌ها را محتاج بخود می  
کنند یعنی هر کسی یکی از وظایف تزیین این باغ را بعهده گرفته

و میکوشد که وظیفه خودش را انجام دهد. همین حسن وظیفه، که مسئله‌ایست وجدانی و از وفاق شغل با تمایلات فردی حاصل می‌شود، ادبیات آلمانی را جنبه تکامل و تنوع و وحدت بخشوده است. یعنی هر يك از ادبا و شعرا در يك رشته مخصوصی از ادبیات زحمت کشیده و خود را تکمیل نموده بدرجه قصوای کمال و جمال می‌رساند و مجموع این ادبا که گل‌های بدایع هستند، پیکر هیئت ادبی آلمان را تشکیل می‌دهند. شعرا و ادبای قرون وسطی ایران هم همین نکات را زیر نظر می‌گرفتند و از همین رو ادبیات فارسی در آن روزها در نصف‌النهار عظمت خود ایستاده بود؛ چه هر کس رشته را پیش گرفته و شاهد طبع و فکر خود را فقط در آن حجله می‌نشانند و به آرایش پیکر او می‌پرداخت و قدرت خود را در آن نشان میداد.

این کیفیت در ادبیات آلمانی بخوبی دیده می‌شود و لذت بی‌بردن بدین حقیقت مرا بیشتر بدقت و امیدارد و دلم می‌خواهد به فهمم که آزادی شعرا و نویسندگان زبان آلمانی در اظهار ابکار معانی خودشان تا چه اندازه است و حدود و ثغور عروضی تا کجا بآنها کمک میکند و تا کجا نویسندگان اینجا مراعات از قوانین میکنند. از برای همین تحقیقات، گاهی در لب جوئیبار معانی‌اش قدم می‌زنم و گوش میدهم به بینم ریزش آب چه می‌گوید و گاه با چشم خریدارم، درختها را در زیر نظر می‌گیرم و از سر تا پا می‌نگرم.

مسبب اصلی این کاوش من این است که تحقیق کنم، کدام مشکلات و سدها سیر ادبی زبان فارسی و مخصوصاً جریان نظم را در مدت هشتصد سال نگاه داشته و اگر هم گاهی در این سیر بطئی حرکت تندی مشاهده میشود، باندازه سریع بوده که میان آن و سکوت و سکون فاصله دیده نمیشود.

در موقعیکه در جستجوی علت انحطاط ادبیات فارسی بودم و از برای اقناع خاطر خودم می کوشیدم، بخاطرم رسید که در فلان سال فلان صرصر نکبت وزید، و آن درختهای کهن سال ما را از ریش برانداخت و سموم جهل و نادانی و گنجی و کندی هم که در نتیجه بستگی عقاید و افکار و گرفتگی حرکات و سکنت عمومی حاصل شده تا با امروز دست بگریبان باغبانان این بستان شده بود و بقیه درختهای باز آور خودروی ما را خشکانده است. پس از آنکه این حقیقت تلخ در صفحه دماغم ظاهر گشت خود بخود گفتم بهتر اینست که گذشته را بگذارم و بآینده پردازم و ارمغانی برای آینده تهیه کنم لهذا بجستن وسایلی که این روح را بکالبد ادبیات آلمانی دمیده، مشغول گشتم، دیدم که فقط چند قصه از نیشان معرفت، بستان ادبیات این زبان را تا باین درجه حاصل خیز نموده است و آن قطرات محصول قضایای ذیل است:

۱ — یکی از شعرای بزرگ معاصر میگوید: «تناسب و آهنگی که روح يك شعر و یا يك غزل را تشکیل میدهد نتیجه يك قانون ریاضی مانند شمردن عدد حروف و هجا و تطبیق قواعد عروض و قافیه و غیره نیست بلکه محصول و تفسیر آزادی فکر و روح گوینده است» چنانکه حافظ شیرازی این معنی را در يك بیت بخوبی پرورده و گفته است:

روی خوبت آبی از لطف بر ما کشف کرد

زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

شعر زلالی است معنوی که از اطراف کسه لب ریز تصورات، شاعر بیرون می ریزد. بهما تقدیر که ریش آب از لبه ظرف سرشار سریع الوقوع و آسان است؛ بهما تقدیر هم شعر گفتن برای شاعر واقعی که روح آزادی دارد سهل و آسان خواهد بود. در جستجوی

قافیه افتادن و بخویشتن زحمت دادن و کلمات هر مصرعی را شمردن و وزن مخصوصی از برای شعر قرار گذاشتن، شرط اساسی شاعری نیست. آنکسی که خودش را اسیر این قوالب و این اوزان میسازد، او شاعر نیست و آنچه را هم که خلق میکند ناقص است، زیرا شاهد طبع و فکر او در صفحه آن گونه شعر به آزادی کامل جلوه گر نخواهد شد.

شیلر با يك فصاحتی که در ادبیات آلمانی مخصوص باشعار اوست، میگوید: «هیچ سلسله، شهر طبع مرا از طیران به اوج معانی باز ندارد، هیچ سدی روح دقیق مرا محبوس نکند. آزاد و با کمال اقتدار در آسمان بی انتهای ادب پرواز می کنم، و یگانه وسیله پرواز من کلمات و حروفات است. هر چه را که دست طبیعت در زوایا و خفایای خودش تکوین میکند باید در جلو من جلوه گری کند و دختران بدایع و پردگیان معانی باید بی حجاب در آغوش من آیند زیرا که هیچ چیز نمیتواند قدرت سلطان شعر را محدود کند و قوت او را بشکند.»

سبب این نقص، که غالباً در شعرای امروزی ایران دیده می شود و آنان را شاعر زورکی و یا سفارشی میسازد، این است، که شعرای ما استعداد خود را تربیت نمی کنند و همان تخمی را که طبیعت در اعماق فطرت آنان کاشته است، بطور کمال و زیبائی پرورش و نمو نمی دهند و از نهال استعداد خود غیر از آن ثمری را می خواهند که این درخت می تواند بیار بیاورد؛ بعبارت دیگر، استعداد خود را در يك رشته از ادبیات جمع نمی کنند و از شاخی بشاخی دیگر می برند و ازین رو هر چه از شجره طبع خود حاصل میکنند، مانند میوه هائی است که از اشجار دیگری چیده و بشاخه های درخت دیگری با بند و ریسمان بسته و آویخته باشند.

فن شاعری، بطور خصوص، يك فنی است که تطابق با عواطف قلبی و تمایلات روحی و وفاق با آزادی طبیعت از جمله شرایط اساسی آن است. یکی از بزرگان میگوید «شاعر کسی است که اگر بخواهد شعر نگوید، نتواند که نگوید» یعنی گنجینه طبیعت آفتد سرشار باشد که بی اختیار جواهر معانی از درج دهانش فرو ریزد. پس هر کس باید بکوشد تا استعداد و لیاقت مکنون خود را بزرگ کند و پرورش دهد. باید خودش را از طرفی تسلیم به طبیعت خود نماید و از طرفی طبیعت خود را در لجام بیاورد و در زیر حدود و قوانین بکشد تا در فطرت اولیه باقی نماند و بمداج عالیتری ترقی کند. مقصود از لجام کردن طبیعت، خفه کردن آن نیست بلکه اداره کردن آن است.

یکی از بزرگان میگوید «سواحل رودخانه از برای آب رود سدی نیست فقط محافظ و نگهبانی است، که برودخانه جریان مخصوص منظمی میدهد و آن را باقیانوس اعظم می‌رساند. اگر این سواحل — که در مطلب فوق ما عبارت از محدود کردن طبیعت و یا تراوشهای طبع شاعر است — نمی‌بود، آب در روی زمین پهن می‌شد و مرداب و باتلاقی تشکیل میداد». همین طور طبایعی که مسیر و مجرای مخصوصی ندارند با نهایت سستی و لاابالی‌گری در زمین مسطح اخلاق عمومی پهن می‌شوند و مرداب‌های ناخوشی آورندهٔ عفن را تشکیل میدهند و هرگز عمق و صفوتی پیدا نمی‌کنند.

يك نفر رمان‌نویس که استعداد نوشتن حکایات شیرین را دارد، خطاست اگر خودش را به شاخه‌های دیگر ادبیات معلق کند. يك درام‌نویس اگر میخواهد خدمتی بخود و بمحیط خود بنماید، باید فقط تصورات تجسیمیهٔ خود را قوت دهد و با مقلدین

و بازیگرها و متخصصین در این فن سر و کار داشته باشد. يك نویسنده که مقالات اجتماعی می‌نویسد و در جزو متفکرین محسوب می‌شود، هیچ لازم نیست که يك نفر شاعر یا رمان‌نویس هم باشد. همینطور يك نفر که کارش انتقاد است، فقط باید در این رشته تکامل معنوی خود را حاصل کند.

«لسینگ» بزرگترین نقاد اروپا در اواخر کتاب انتقادیه خودش «هامبورگیشه دراماتورگی» می‌نویسد: «هر قطعه بزرگی که من در شعر نوشته‌ام و هر اثر بزرگی را که در جهان شعر از خود باقی گذاشته‌ام، باز رهین طبع نقاد من است.» و نیز خودش بطور واضح می‌گوید که من شاعر نیستم و حقیقت هم همین است که خودش می‌گوید. مقصود این است که «لسینگ» از اظهار این جمله که شاید اگر خودش نمی‌گفت دیگران اظهار میکردند، هیچ خجالت نمی‌کشید و شاید اگر کسی هم باو میگفت تو شاعر نیستی، مکدر هم نمی‌شد.

ولی اگر در ایران امروزی خودمان يك نفر تاریخ‌نویس که مثلاً جز ترجمه و نقل کار دیگر نمی‌کند و همین قدر هم که شروع کرد از خودش چیزی بنویسد، شروع به غلط نوشتن می‌نماید، بگویند که شما شاعر نیستید ممکن است اوقاتش تلخ بشود. اگر يك نفر نقاد ایرانی بگوئیم، شعر گفتن از عهده شما بر نمی‌آید یا شما متفکر بالاصاله و فیلسوف نیستید، ممکن است چشم و رویش را در هم بکشد.

۲ — متفکرین آلمانی قوانین را برای قشنگی و جمال و بداعت دوست میدارند، نه قشنگی و بداعت را برای قوانین. هر کس امروز بتواند اسلوب قشنگی را در تنظیم و ترتیب گلهای معرفت تهیه کند و واقعاً انظار مردم را به سمت خود متوجه سازد، او را قبول میکنند، بر فرض آنکه اسلوب و سلیقه او بیرون از قواعد



عروض و خارج از حدود معینه باشد. متفکرین امروزی حدود را از برای روئیدن افکار مضر میدانند و آنها را سدی می‌خوانند که بر و باک ترقیات بآنها مصادم می‌شود و حرکت و پیشرفت را بسکون مبدل می‌سازد.

آنچه من از شعرای بزرگ آلمانی و از ترتیب نوشتن و از وضع سخن‌سرائی آنها فهمیدم آنست که افکار خودشان بهیچ گونه در قید قوانین نه‌بسته، و نگذاشته‌اند که قوالب و قواین، حقایق را پنهان کند، و هیچ وقت مردم را به زیبایی الفاظ و مکررات مشغول نکرده، بلکه اول حقیقتی را در نظر گرفته و بعد از برای اظهار آن حقیقت، بکلمات متشبه شده‌اند. و اگر هم می‌بینیم که شعرای این زبان مراعات از قوانین شعری را تا درجهٔ نموده‌اند، نه از برای آنست که خود را پای بند و محبوس کنند، بلکه آن قوانین عروضی مثل چوبی است که در پای نهالی می‌بندند تا جوانه برآستی بالا بیاید و از کجی مصون بماند. مراعات از قوانین در نزد اینها برای ظهور بداعت است نه از برای مقید کردن سمند سرکش طبع خود و تنگ کردن جولانگاه آن و شرح زیرین تقریباً اشارهٔ باین مدعا میکند:

همینطور که بعضی از نویسندگان امروزی ایران می‌خواهند تا ممکن است لغات خارجه را استعمال نکنند و در محافظت اسلوب نوشتن فارسی کوشش می‌نمایند، متفکرین آلمانی هم چند بار انقلابهای بزرگ از برای پاک نگاهداشتن لغت و اسلوب زبان مادری خود به‌ظهور آوردند. پیشرو انقلاب اول، «لسینگ» نقاد (کریتیکر) بزرگ اروپا بود، که از برای محافظت اسلوب خالص آلمانی تعصب غریبی داشت و از همین جهت همیشه «کلوپ اشتوک» شاعر بزرگ همعصر خود را که اسلوب وی مقتبس از اسلوب

ادبیات فرانسه بود و کم‌کم ادبیات آلمانی را بطرف اسلوب فرانسوی میکشید، طرف حملات انتقادی خود قرار میداد. انقلاب دیگری هم پس از جنگ بین‌المللی شروع شد و آلمانیها کوشش کردند تا لغات فرانسوی را دیگر استعمال نکنند.

«گوت» بزرگترین شاعر آلمان که تقریباً معاصر با «لسینگ» بود و در بین این انقلابات میزیست، هیچ توجهی باین انقلابات نمی‌کرد. اگرچه اسلوب او اسلوب آلمانی و وضع نوشتن او سرمشق ادبا و نویسندگان قرن هیجدهم و نوزدهم بود ولی از حیث استعمال کلمات خارجی هیچ اعتنائی به انقلابات نکرده و خیلی از لغات «لاتینی» و «فرانسوی» و «یونانی» را در بین نوشته‌هایش آورد. است. از اینجا معلوم می‌شود که منظور بزرگان عالم ادب افتسای احساسات درونی خود می‌باشد، در هر زبانی و بهر نحوی که ممکن است از برای آنها مساوی است و هیچ وقت راضی نمی‌شوند که احساسات لطیف و افکار خود را در دایره تنگی محبوس کنند چرا که، زبان از بهر آنها، پوستی که مغز افکار و احساسات آنها را حفظ کند، بیشتر نیست.

۳ — حس تنوع و اشتیاق به تجدد و بیزاری از تقلید و میمون صفتی در نزد شعرای این زبان پیشرو احساسات دیگر است. اینها تغییرات و تبدیلات را دوست میدارند. زندگانی این ملت چیزی بغیر از تبدیل نیست. حرکت کردن و زیر و رو شدن بهترین و خوشترین مشغولیات آنهاست. در بساتین ادب و معرفت آنها نیز بغیر از رنگ آمیزی چیز دیگری نمی‌بینید. تمدن در نزد آنها غیر از تجدد و تلون معنی دیگری ندارد. امروز را خورد و خاش می‌کنند و فردا را از خمیر امروز بشکل فردا می‌سازند.

در زبان آلمانی شاعر مجبور نیست که يك کتاب مثنوی و

یا يك كتاب شاهنامه را در يك بحر و يا يك طرز و روش بنويسد. يك شاعر آلمانی يك حكایت را كه برشته نظم می كشد، اغلب، هر شعرش را در يك بحر مخصوصی می سرايد و همین اختیارات است كه اساس این رنگ و وارنگ‌ها را میگذارد. و گرنه، فكري كه در توی خم صباغی قواعديكه ساخته شده دست زید و عمرو است، افتاده باشد، چطور میتواند بشكل حقیقی خود ظهور كند و چطور میتواند رنگ واقعی خود را جلوه دهد؟ و احساساتی كه پایش در بند قوانین تنگ عروضی است، چطور می‌تواند از نهان خانه جان و روان نویسنده بیرون دود؟

ازین رو، آدم حقیقت بین، و بخصوص يك نفر صناع، قوانین را از برای قشنگی و بداعت دوست میدارد، نه قشنگی و بداعت را از برای قوانین. زیرا، قاعده و قانون قالبی است آهین كه جاويد حقایق را بشكل تغییر نا پذیر خود بیرون می آورد، در صورتی كه قشنگی و بداعت عبارت از کیفیتی است دقیق كه در هر لحظه مفهومش تغییر می‌كند.

آفریننده «مفهوم قشنگی» در هر عصر وجدان بزرگان همان عصر است. سازنده قوانین و قوالب در هر دور مردمان معمولی آن دور هستند كه «مفهوم قشنگی» را در هیکل ثابتی بیرون می‌آورند و بعد ساخته‌ها و پرداخته‌های خود را با آن می‌سازند.

نجدد بدیع كه «مفهوم قشنگی» هر عهد است، هر وقت قدم برعصه ظهور میگذارد، قالبهای كهنه عهد گذشته را در هم می‌شكند و خواهی نخواهی خويشتن را پیشرو و سرمشق مردمان آن عصر می‌كند.

نا تمام